

ادبیات نوین افریقا

از نظر فانون

فرانتس فانون^۱ (۱۹۲۵-۱۹۶۱) نویسنده و پزشک مارتینیک^۲ و منتقد برجسته اجتماعی و ادبی که در نبرد آزادیبخش الجزایر نقشی فعال داشت، تمامی ادبیات «خلقهای استعمار شده» را چون خطی مستقیم می‌دید که از تحلیل رفتن تا نبرد برای آزادی و از

دارد و آن را فروزانتر سازد چه رستگاری بشر در غایت امر منوط به اینست که این شعله در دل ما فروزان باشد و راه زندگی ما را در وحدت دانایی و توانایی روشن سازد^۱.

۱- اگر از فحوای کلام پروفور برونر استنباط می‌شود که تفکر در هند و ایران یک-نظر به فرادش افلاطونی و بسط تفکر یونانی است تذکر این نکته لازم است که با وجود تأثیر افکار افلاطونی در فلسفه و عرفان ایران تصوف اسلامی یا لا اقل تفکر بعضی از متصوفه ما ربطی به افلاطون و حتی به افلوپین ندارد مگر آنکه منظور برونر فسطآن حوزه از تفکر اسلامی باشد که بیشتر افلوپینی است و می‌خواهد که این شعله افلوپینی را که ما از غرب باز گرفته و به نظر افروزان نگاه داشته‌ایم به غرب باز پس دهیم. البته منکر نمی‌توان شد که رسوخ در تفکر اسلامی و بطور کلی در فلسفه عتیق می‌تواند به مردم مغرب زمین و همه مردم جهان خود آگاهی تاریخی بدهد و حتی این رسوخ و تذکر شرط تفکر است و نجات از دنیای متافیزیک زده کنونی باید با استمداد از فلسفه و تذکر عمیق نسبت به تفکرات فلسفی مورد تفکر قرار گیرد اما فلسفه به خودی خود نمی‌تواند غایت بشر باشد و نه او را از ذلت و مسکنت کنونی نجات دهد. بطور کلی باید تصریح شود که مترجم با سیاست از تفسیرهای نویسنده موافق نیست و فی المثل چگونه می‌تواند موافق باشد که کلام «سن توما» کلام ملتزم وحی نیست-م.



سازش تا اعتراض گسترده است. او نظراتش را بدین تفصیل بیان می‌کند:

«اگر بخیر ایم و بزرگیهای مراحل گوناگون این تحول را از خلال آثار نویسندگان استعمار شده به دست دهیم، باید پرده گسترده ای را مجسم کنیم که در سه مرحله در مقابل دیدگانمان باز می‌شود. در مرحله نخست، نویسندگان استعمار شده در می‌یابد که در فرهنگ اشغالگر تحلیل رفته است. آثارش یکسره با معیارهای کشور استعمارگر همسان است. اروپا سرچشمه الهام است و آثار او نیز به راحتی در زمره یکی از جنبشهای مشخص ادبیات کشور استعمارگر درمی‌آید. این مرحله، دوره تحلیل رفتگی کامل است. در ادبیات این

۱- Janheinz Jahn ۲- Frantz Fanon
۳- Martinique

دوره، هم معمولیست می‌بینیم و هم سور- رئالیست و پارنا-ین.

«در مرحله دوم، نویسندگان استعمار شده اطمینانش سلب می‌شود. و می‌کوشد تا به گذشته باز گردد... اما از آنرو که هنوز با خلق یکی نشده و از خارج با آنان همبسته است، خود را وقف یادآوری گذشته می‌کند. حوادث دور دوران کودکی را از اعماق ذهن بیرون می‌کشد و افسانه‌های قدیمی را با معیارهای به عاریه گرفته شده زیباشناسی و مفاهیمی که در زیر آسمانهای دیگر کشف شده‌اند، از نو تفسیر می‌کند. گهگاهی این ادبیات ما قبل مبارزه صیغه‌ای از طنز و تمثیل به خود می‌گیرد. دوره، دوره عذاب و اضطراب و تجربه مرگ و نفرت است. نویسندگان از خود دل آشوبه می‌شود؛ اما اینک خنده‌ای در اعماق وجودش در حال شکفتن است.»

«سرانجام در مرحله سوم، که آنرا مرحله مبارزه می‌نامیم، نویسندگان استعمار شده، پس از آنکه کوشید خود را در خلق و با خلق گم کند، اینک بر آن می‌شود تا آنان را از مستی و کزختی به در آرد... در اینجا ادبیات معترض، ادبیات انقلابی، ادبیات ملی را باز می‌یابیم. در این دوره بسیاری از زنان و مردان رومی بینیم که هرگز اندیشه پدید آوردن آثار ادبی را در سر نداشتند؛ اما اینک که خود را در موقعیتهای استثنایی در زندان، در حال مقاومت و یاد رشب اعدام- باز می‌یابند، این نیاز در وجودشان بیدار می‌شود که افکارشان را به میهن خود باز گویند، جمله‌ای بنویسند که اراده خلق را

مجسم کند و خویشتن را سخنگوی واقعیت نوینی از عمل باز نمایند^۱.

فانون چون یک مبارز می‌نوشت. در موقعیت او، در نبرد خونبار و هول انگیز آزادی یا تحلیل از میان رفتگی، ادبیات خود جز سلاح نبود. در اینجا است که به وجه تشابه میان فانون و مفاهله^۲ بر می‌خوریم. در افریقای جنوبی نیز چون الجزایر سالهای پیش از آزادی آنچه به حساب می‌آید، نبرد است. چه باک اگر دسته شمشیر چریک از نقره یا مس است؟ وقتی بازی با سبک نیست، ادبیات را چون تیغ برهنه تنها باید از برای اش قضاوت کرد.

در چنین موقعیتی ادبیات سه راه بیشتر ندارد: تحلیل، گریز و کناره‌جویی^۳، و طغیان. گرایش به غرایب بیگانه^۴ همواره با فرار و کناره‌جویی خوبی داشته است. در حین حال و هوا ادبیات سلاحی است یا کند و نا هموار و یاتیز و برا و چون نبرد به پیروزی پایان گرفت، دیگر نیازی به این سلاح نیست. در تحلیل فانون جایی برای ادبیات آزادانه نویسندگان مستقل نیست، آنچنان ادبیاتی که در سالهای اخیر در بسیاری از کشورهای افریقای پدید آمده است. تاریخ ادبیات سه مرحله‌ای او آزادی را در بر نمی‌گیرد.

البته چه بسا نظر فانون این باشد که چون آزادی فرا رسد ادبیات عصر استعمار پایان می‌گیرد و رهش، ادبیاتی به بار می‌آورد آزاد و ملی به یک معنی بین المللی. که در این صورت نظر او جز «توضیح و وضحات» نیست که به نحوی پیچیده بیانش کرده است.

۱- Frantz Fanon: *The Wretched of the earth*. Trans. from the French by C. Farrington. New York, 1965. pp. 166 f.
۲- Mphahlele (متولد ۱۹۱۹) نویسنده سیاهپوست افریقای جنوبی-م.
۳- exapism ۴- Exoticism

هر گاه رأی سه مرحله‌ای قانون را از نظر محتوای آن مورد بررسی قرار دهیم درمی‌یابیم که در رابطه با استعمار واقعاً توالی تاریخی مراحل تسلیم و رضا، پریشانی و درماندگی و سرانجام مبارزه در آن ملحوظ نشده است. چه مبارزه از همان ابتداء آغاز شده بود. طغیان در ذات بردگی نهفته است. ادبیات مبارزه به مجرد پدید آمدن الفبا زاده شد. شعریک نویسندهٔ خوسایی^۱ در ۱۸۸۴ که خود را چنگ خلق می‌نامید، شاهد این مدعا است:

من به نریبهای بسیاری
که روزتاروز بازشان می‌بینم، پشت می‌کنم.
گویی به سوی گورهایمان
که انجیل لبخند زنان گردشان را فرا گرفته
است
ره می‌سپریم.

آخر این انجیل چیست؟
و رستگاری کدام است؟
سایه‌شبحی افسانه‌ای

که بیهوده می‌کوشیم در آغوشش کشیم.
همچنین اعتراض و مبارزه را نمی‌توان از اگزوتیسم (= گرایش به عناصر بیگانه و غریب)، که مرحلهٔ دوم رأی قانون است منتزع کرد، عناصر اگزوتیک که در گرایش به زندگی گری و اصالتهای آن به چشم می‌خورد، بسی بیش از صرف فرار از واقعیتهاست. این عناصر سلاح تدافعی علیه خشونت و تعصب است. نویسندگان سیاه به علت سرگردانی یا احساساتی شدن نبود که خاطرات دوران کودکی را به پیش می‌کشیدند، آنان با نگاه به دوران کودکی خود به آفریقا می‌نگریستند، درباره‌اش می‌نوشتند و تجلیلش

می‌کردند تا در مقابل اروپایش بگذارند. آنان نه بدین خاطر فریاد می‌کشیدند که به سرچشمه‌ها بازگردید تا از مبارزه کناره گیرند و یا به جزایر خوشبختی و بهشت گمشده دست یابند. نگرش آنها به گذشته صرفاً جهت دستیابی به منبع قدرتی روحی برای ادامهٔ مبارزه بود. اینکه خود را متفاوت از اروپا می‌نمودند، خود اعتراض علیه تحلیل رفتن بود. پس ادبیات همواره بگونه‌ای سلاح نبرد بشمار می‌آمد. البته در آفریقای جنوبی که دشمن قویتر از همه جا بود مبارزه گریبناچار نیاز به وقته و نفس تازه کردن داشت، تجلیل از زندگی ساده بومی را می‌توان نوعی فرار انگاشت، ولی فقط در آفریقای جنوبی، روشن است که صرف نگرش به گذشته فرار از واقعتهای زمان حال نیست. ولی البته در این مورد اغلب ارزیابی روشنفکر آفریقایی از گذشته با ارزیابی استعمارگر از گذشته او یکی درمی‌آید و از همین رو استعمارگران چنین نوشته‌هایی را مطلوب می‌یافتند و از آنها جانبداری می‌کردند.

مرحلهٔ مبارزه که در آن نویسنده خلق را برمی‌انگیزاند و قانون از نظر تاریخی آخرین مرحله‌اش می‌داند، در واقع از همان آغاز استعمار به چشم می‌خورد. کپتر نویسندهٔ آفریقایی یاسیاه امریکایی است که واقعاً نخواست به باشد خلقش را، این یاران قربانی شدهٔ ستمگری را، بیدار نکند و برینگیزانند.

هر گاه مراحل سه گانهٔ قانون را از نظر سبک مورد بررسی قرار دهیم، درمی‌یابیم که مرحلهٔ نخست کم و بیش در آن صادق است. نویسندهٔ آفریقایی در آغاز کار و در

گیر و دار مبارزه با خشونت و تعصب بناچار از سبک و زمان اروپایی بهره نمی‌گرفت. ولی فراموش نکنیم بودند نویسندگان سیاهی که از سبکهای متداول آفریقایی همچنان بهره می‌گرفتند. یکی از نخستین نویسندگان جدید آفریقا یعنی مقایی^۱ حتی اعتراض علیه استعمار را به سبک ترانه‌های مدح و ذم سنتی آفریقا^۲ می‌سرود. در اینجا قسمتی از شعری را می‌آوریم که او در سال ۱۹۲۵ وقتی ولیعهد انگلیس از آفریقای جنوبی دیدن می‌کرد، سروده است:

اه، بریتانیا! بریتانیای کبیر!
بریتانیای کبیر که خورشید هر گز در قلمروت
غروب نمی‌کند!
اقیانوسها را گشوده است و رامشان کرده
آب رودهای کوچک را امیکیده است و خشکشان
گذارده،
ملتهای کوچک را فرو کوفته است و محوشان
کرده،
و اینک خیال آسمانها را دارد.

واعظ برایمان فرستاد: بطری عرق برایمان
فرستاد
کتاب مقدس برایمان فرستاد و بشکتهای
شراب؛
تفتنگ و توپ برایمان فرستاد.

هان ای بریتانیای غران! کدامیک را بپذیریم؟
توحقیقت را برایمان فرستادی تا حقیقت را
فراموش کنیم،
زندگیمان بخشیدی تا از زندگی محروم
شویم،
روشنایی برایمان آوردی و ما در تاریکی

نشسته ایم.
و در آفتاب تند نیمروز، شب بر ما فرو افتاده،
می‌لرزیم.
چنین اعتراضاتی در اشکال شعر سنتی
البته محدود به آفریقای جنوبی نیست.
افرایم آمو^۳ اهل غنا در ربع اول قرن حاضر
اشعاری در مایه و وزن ترانه‌های آفریقایی
سرود. این اشعار به زبان توی Twi واز
ذوق خلق هیچ بیگانه نیست و هنوز هم
خوانده می‌شود. آمو درست همان شاعری
است که فانون بیدار کننده و برانگیزانندهٔ
خلقش می‌نامد. در شعر آفریقاییان، گوش
فرا دهید! می‌خوانیم:

این هم را از پیش دیده ایم،
می‌شنویم و می‌بینیم،
آنچه روی می‌دهد، بر جانمان زخم می‌زند.
همه چیز از آن آینده است!
همه چیز از آن آینده است!
ولی مانیز باید بخت خویش بیازماییم،
ما نیز باید اینک به پیش رویم.

سبک مرحلهٔ دوم، بنا بر نظر فانون، بریک
واکنش روانی مبتنی است. «روشنفکر
استعمار شده خود را مشتاقانه به دامن فرهنگ
غرب می‌انگند. اما در آن زمان که احزاب
ملی خلق را به نام آزادی وطن بسیج می‌کنند،
او نیز گهگاهی این دستاوردها را که به ناگاه
با خلق بیگانه‌اش کرده است، به دور
می‌افکند...»^۴

به نظر فانون، روشنفکر آفریقایی که
جای پای در تمدن غرب یافته است و جهان-
بینی اش را به نحوی وفق داده است تا بانقش



گاه علوم انسانی و مطالعات
رتال جامع علوم انسانی

۱- کرونه مقایی Krune Mqhai (۱۸۷۵-۱۹۴۵) نویسندهٔ بانتر زبان آفریقای جنوبی-م.
۲- شبیه صفت الذم شبه المدح اشعار فارسی-م.
۳- Ephraim Amu
۴- Fanon. op. citi. p. 164

۱- Xhosa

جدیدش همسان شود، به زودی درمی یابد که او را یارای مقابله با آنانی که در بطن خود سنتهای گیج کننده این فرهنگ بار آمده اند و او بیهوده می کوشد بدان دست یابد، نیست. از اینروست که احساس طردشدگی می کند و لزوماً در جایی دیگر به دنبال پشتیبان فرهنگی می گردد و چون به هر سو که می نگرند فرهنگی همسان با فرهنگ غرب نمی یابد بناچار به دوران خویش پناه می برد. اما حساسیت فوق العاده او و نیز واکنش در مقابل محیط اطراف حالت خاصی در وجودش می پرورد که نخست حالت درون نگری و آنگاه جنبه اعتراضی و اخورده به خود می گیرد.

فانون به هر تقدیر با پیش کشیدن این مسأله که آیا افریقا قادر به بر آوردن نیازهای الهام بخش یک نویسنده است یا نه معیارهای ارزیابی اروپایی را قبول کرده است. افکار و واکنشهایی که فانون شرحشان می دهد البته بیگمان در مورد پاره ای از نویسندگان صادق است ولی باید دید تا چه حد می توان این نظر را تعمیم داد؟ آیا در سنتهای فرهنگ افریقایی واقعاً هیچ کیفیتی نیست که بتواند نویسنده ای را راضی کند، ذهنش را به هیجان آورد و سبکش را غنا بخشد؟ و آیا نویسنده جز این که عواطف شخصی اش را به روی کاغذ بیاورد هیچ وظیفه ای ندارد؟ نظر فانون در اینجا کاملاً شبیه به نظر ژان واکنر^۱ است.

فانون صرفاً وضع چند نویسنده خاص را در نظر داشت و همین وضع را هم کلیت بخشید و حتی تا بدانجا پیش رفت که از این تعمیم

سبکی کامل فراهم آورد: «همین خود سبک روشنفکران استعمار شده را که می کوشند این مرحله آگاهی را به صورت یک جریان خود-رهایی بیان کنند، به خوبی توجیه می کند. سبکی پرتیش و سرشار از تصویر، سبکی عصبی که وزن بدان جان می بخشد و یکسره از نیروی منفجر کننده زندگی لبریز است. سبکی شدیداً پر آب و قاب، صیقل خورده، آفتابی و خشونت بار^۲».

سبک امه سزر البته کم و بیش چنین است، ولی چنین وضعی حتی آثار سنگور را هم در بر نمی گیرد که سبکش نه عصبی است و نه پرتیش. پس عجیب نیست که در نهایت امر فقط بخشی از نتایج او درست می نماید، چه روشهایی که او از آنها استفاده کرده نارساست: او می کوشد که ادبیات را صرفاً از دیدگاه روانشناسی تفسیر کند و یکسره جنبه تاریخی ادبیات مناطق خاص را فراموش می کند. واکنش انسانها بیگمان در مقابل اوضاع مشابه همواره همسان بوده است. فی المثل عاشقان سرخورده در تمام قرون و در میان تمام ملتها احساساتی مشابه و رفتاری مشابه دارند. اما آن سبک ادبی که از این واکنشها سرچشمه می گیرد میان دو نویسنده و حتی میان یک دوره سبک شناسی با دوره دیگر با هم فرق می کند. یک سبک یا genre خاص همیشه در اختیار همه کس نیست؛ چنین سبکی در زمانی خاص پدید می آید، تحول پیدا می کند و آنگاه از میان می رود.

دو قرن قبل از پترارک^۳ هیچ عاشقی Sonnets^۴ نمی سرود، چه سونات از قرن سیزدهم به بعد پدید آمد. همینطور ده سال

قبل از گیلن^۱ هیچ شاعری در اوزان رومیایی^۲ شعر نمی گفت، حتی اگر همان حالات روانی گیلن را هم داشت. باری سونات در قرن سیزدهم از آنرو پدید آمد که بایک نیاز خاص، با یک الگویی خاص فکری و بایک حالت ذهنی که از نظر تاریخی قابل توجیه بود، هماهنگی داشت.

به همین نحو، در سیر تکامل تاریخ ادبیات نوین افریقاییز قالبهای جدید ادبی و سبکهای ویژه پدید آمد که عناصر سبک شناسی اروپایی و افریقایی به تفاوت در آنها ممزوج شده بود. این سبکها در روند کوشش و کوششی توان فرسا رشد کردند، روندی که ویژگی خاص آن وارد کردن عناصر سبک شناسی افریقایی در ادبیات نوشتاری بود. این وضع نخست کورمال کورمال و با تردید و دودلی انجام پذیرفت، آنگاه مدام با آگاهی و اراده بیشتر با موفقیت و سرعت گسترش یافت. چه هر نویسنده ای دیگر در راهی قدم برمی داشت که دیگران پیش از او از آن گذشته بودند و او تجربیات و توفیقات گذشتگان را در پیش چشم داشت. این وظیفه نویسنده تاریخ ادبی افریقا است که این روند، این زنجیر تاریخی دگرگونیها و نوآوریهای سبک شناسی را باز نماید.

پس هر تفسیری که صرفاً از دیدگاه

روانشناسی، سیاست و یا جامعه شناسی انجام گیرد همواره نارساست، چه آن جنبه ای را که ادبیات را ادبیات می کند از نظر دور می دارد. روانشناسی به یک معنی فقط توضیح می دهد که چرا یک منتقد بخصوص ادبی چنین و چنان نظری درباره پدیده های ادبی دارد.

هر اندیشه ای که قالبی ادبی به خود می گیرد، هر تصویری که به شعر درمی آید و هر وزنی که پذیرفته می شود، میراثی است متعلق به تمامی نویسندگان آن عصر. نسل جدید نویسندگان افریقا از میان بسیاری از سنتهای بزرگ زمانه دست به گزینش می زنند تا سنتهایی خاص خویش بیافرینند. آنان میراثهای گوناگون در مقابل چشم دارند؛ میراث تحلیل گرایی که جلوه تمام گرایشها به ادبیات غربی است، میراث اعتراض افریقا که در تمام گرایشهای تاریخی پدید آورنده فرهنگ نوین افریقا نقشی عظیم بازی کرده است و نیز میراث راه دراز و مشقت بازی که نویسندگان سیاه امریکا به دنبال جستجوی حریت و ریشه های افریقایی خویش پیموده اند و سرانجام میراث غنی و بکر ادبیات شفاهی افریقا.

ترجمه

کامران خانی

۱- Jean Wagner

۲- Fanon, op. cit. p. 165

۳- Petrarch (۱۳۰۴-۱۳۷۴) شاعر ایتالیایی.

۴- قالب خاص غزلهای عاشقانه اروپایی.

۱- Nicolas Guillén (متولد ۱۹۰۲) شاعر سیاه پوست کوبایی-م.

۲- rumba از رقصهای سیاه پوستان کوبا که ضربی تند دارد-م.